

## زرتشت

نام زرتشت معروف ، آنکس را که موجد فلسفه ایرانی و پدید آورنده آئین مغان بود بیاد ما می‌آورد . همچنانکه اساس اخلاقی فلسفه وی عالی بود ، اصول مذهبی او نیز برجسته و درخشان بود . تعلیمات وی بر اساس دو اصل خیر و شر تکیه داشت که بنا بر گفته او بر سر فرمانروائی عالم طبیعت با یکدیگر کشمکش دارند . طول عمر اولی تمام اعصار گذشته و آینده را شامل میشد ، اما عمر دومی میبایست با پایان جهان با آخر رسد .

در دوره سلطنت داریوش ، پسر ویشتاسپ ، يك فیلسوف دیگر بهمین نام بدنبال این خردمند دوران کهن آمد و نکاتی چند بر اصول آئین سلف خویش افزود . وی نیز مانند زرتشت نخستین ، وجود دو اصل خیر و شر را قبول داشت ، ولی این هردو را ناشی از يك وجود اولیه

میدانست که نظر بلند او هرگز به آدمیان ناچیز افکنده نمیشد. وی میگفت که این دو نیرو که تحت فرمان آن قدرت کل هستند نوبت بنوبت، هر کدام در مدت شش هزار سال در روی زمین حکومت خواهند کرد، تا وقتی که آخر الامر شر بطور قطع مغلوب خیر شود، و در آن هنگام مردم این جهان که از قالب خشن خود بدرآمده‌اند، فارغ از احتیاجات جسمانی از سعادت‌ی کامل برخوردار خواهند شد و چون سایه هائی سبکروح در جنگلهای سحرآمیز تفرج خواهند کرد.

نوشته‌های زرتشت نخستین، طی نقل و انتقال امپراتوریها از میان رفته، ولی برخی از نوشته‌های زرتشت دومین از نابودی نجات یافته است. مهمترین این نوشته‌ها، «زند» است که هنوز در اختیار پارسیان قدیمی است که در مرزهای هندوستان پراکنده‌اند. این کتاب مقدس بدو قسمت تقسیم میشود که یکی بشرح مراسم و تشریفات مذهبی و دیگری بذکر اصول و تعلیمات اخلاقی اختصاص یافته است.

از این گذشته، قطعات کتاب دیگری از همین فیلسوف برای ما باقی مانده است که «سروشهای زرتشت» نام دارد.

ظاهراً حکمای ایران با اصل اختلاف انواع حکومتها نیز آشنا بوده‌اند. برخی مصنفین زرتشت اولین را بصورت يك قانونگذار بما معرفی کرده‌اند و هرودوت در مبحثی دیگر، از آن بزرگان ایرانی صحبت میکند که

پس از کشته شدن مغ<sup>۱</sup>، انجمنی آراسته و درباره طرز حکومتی که باید برای شاهنشاهی ایران برگزید به رایزنی پرداخته‌اند: او تانس پیشنهاد دموکراسی میکند و میگوید: «یک فرمانروای مطلق، گاه آکنده از کینه و گاه آکنده از غرور، همیشه مرتکب اعمالی وحشت‌آور میشود». مگابیز طرفدار حکومت اشراف است و خطرات لجام گسیختگی توده ملت را برخ حاضرین میکشد. داریوش طرفداری از اصل سلطنت میکند، و پیروز میشود.

مغان و سایر روحانیان که تحت فرمان پارسها درآمدند، در مطالعات مربوط بطبیعت استاد بودند. اطلاعات ایشان را در علم هیئت از روی یک سلسله ملاحظات و مشاهدات نجومی در طول یک هزار و نهصد و سه سال قضاوت میتوان کرد که «کالیستن» فیلسوف یونانی، که جزو همراهان اسکندر بود، فهرست آنها را در بابل پیدا کرد. نباید علم مرموز سحر و جادو را نیز که نام آن از طبقه‌ای مشتق شده که آنرا بکار میبستند، فراموش کرد<sup>۲</sup>. قاعدتاً ممکن نیست این چنین درخشندگی و فروغی در یکی از دو کفه ترازو وجود داشته باشد و در کفه دیگر آن، معادل همین اندازه فساد در کار نباشد. بدین جهت است که می‌بینیم بر شاهنشاهی کورش حکومت مطلقه موحشی سایه گسترده بود، و ساتراپها که هر یک در ولایت تحت فرمان خود فرمانروایان

۱- مقصود بردیا، مغی است که خود را برادر کبوجیه معرفی کرده بود.

۲- در فرانسه به علم جادو «ماژی» میگویند که از کلمه «مغ» آمده است.

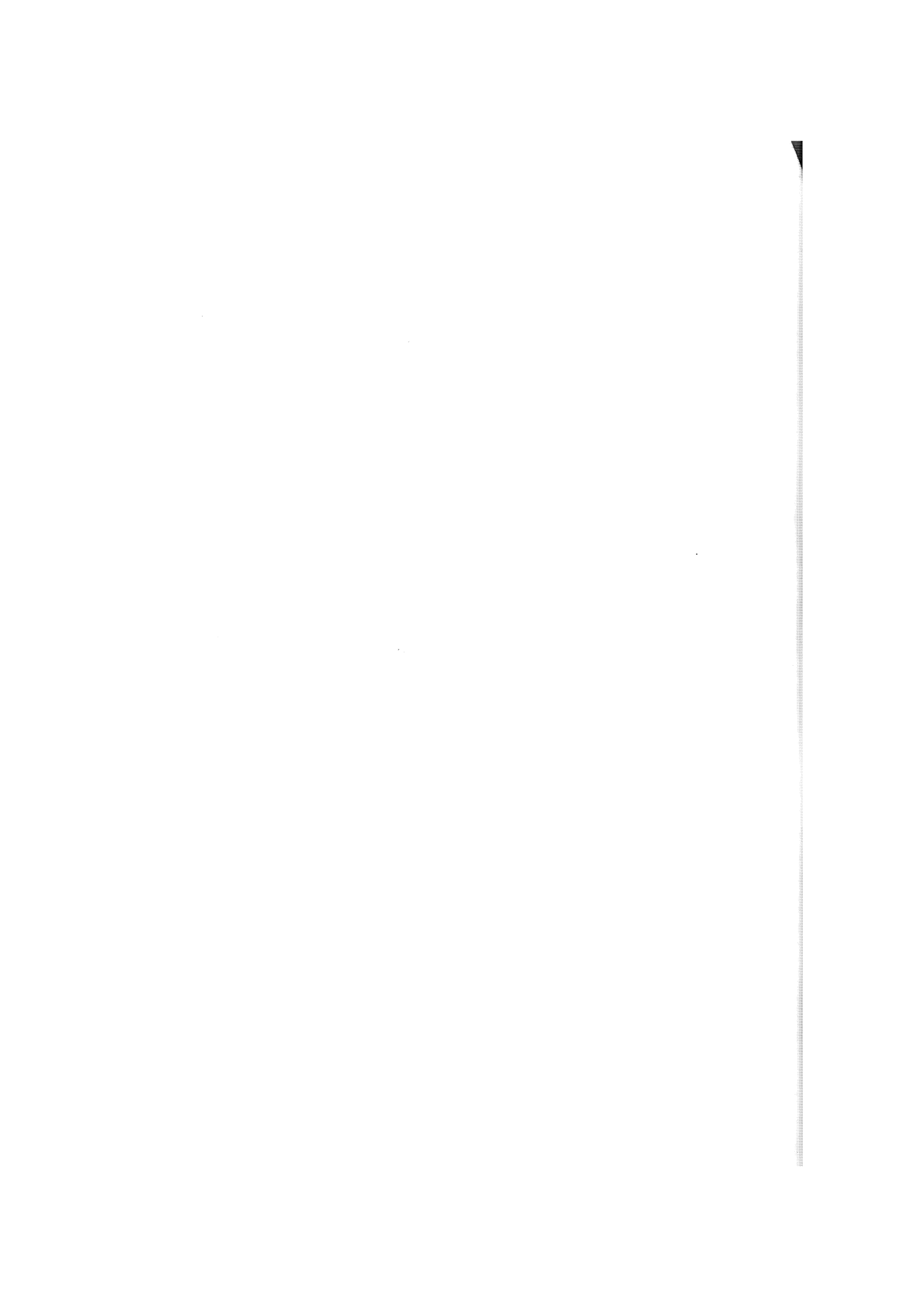
مطلق‌العنان کوچکی شده بودند مردم را که درپای آنها سربرخاک میسائیدند در زیر پا لگد میکردند، و بطور کلی تجمل و بدبختی همه را طمعۀ خود قرار داده بود. ازین تابلو اخلاقی و سیاسی مشرق زمین، مقارن آن هنگام که اساس جمهوریه‌ها در یونان مستقر میشد، چنین نتیجه میشود که شرق در آن زمان بدان درجه از رشد و پختگی رسیده بود که پس از آن بروز انقلابات اجتناب ناپذیر است، یا لااقل بدان درجه رشد و فساد رسیده بود که يك ملت را خواه ناخواه تحت نفوذ جنب و جوش ناشی از آشفتگی-های سیاسی کشور هائی که پیرامون آنند قرار میدهد. ... داریوش، پادشاه پارسها، پس از نشستن بر تخت سلطنت يك انقلاب بزرگ مذهبی پدید آورد. مغان که تا آن زمان رهبر عقاید و افکار مردم بودند، وحتى وقتی بمقام پادشاهی دست یافته بودند، از دست داریوش ضربتی مهلك خوردند.

... چنین مینماید که این پادشاه خصائص مختلف دو امپراتور آلمان، یوزف و لئوپولد را در خود گرد آورده بود. مثل اولی مصلح و سلحشور و مثل دومی قانونگزار بود؛ در میدانهای پیکار نیز تقریباً همان اقبال و موفقیتی را داشت که این دوپادشاه آلمانی داشتند. لئوپولد از دو لحاظ با داریوش شباهت داشت: علاقه به عدالت و روح قانون شناسی. اما پادشاه ایران اتباع خود را با نظر سلطانی مینگریست که مردمان را راهنمائی میکند، و پادشاه آلمان اتباع خویش را باچشم

آقائى نگاه مىکرد که گله گوسفندى را در مراقبت خود دارد . اولى گرمى و بلند نظرى زمامدارى را داشت که ميبخشد ، دومى سردى و حسابگرى خسيسانه امانتدارى را که حساب دينارها را نگاه مىدارد .  
( مطالعات تاريخى درباره انقلاب فرانسه )



لامارتين





## رستم

رستم از هنگام کودکی تا وقت مرگ ، قهرمان است . در گهواره و دریای گور میجنگد ، و نژاد او نیز همچون خود اوست . وی هر کول مشرق زمین است ؛ همان نیروی کمرشکن هر کول و همان گرز موحش او را دارد . ستمگران و غولان را سرکوب میکند ، و در گرماگرم کوششهای خود ، از آن آرامش روحی برخوردار است که از برکت محبت بدست میآید ، محبتی که نشان از وجود قلبی میدهد و آرامشی که از تلطیف زور و قدرت حکایت میکند . عظمت رستم همانقدر که زاده شهامت اوست ، مربوط به بینظری و دوری او از اغراض خصوصی است ، وازین راه است که وی تمام آن کسانرا که نجات میدهد بزیرسلطه معنوی خود درمیآورد . او یکی از آن مردانی است که هم قهرمانند و هم شرافتمند ،

و نبوغ و دلاوری خود را در اختیار امپراتوریهای می-گذارند که بحال تجزیه یا هرج و مرج افتاده‌اند؛ اینان تا دم مرگ نسبت به پادشاه یا وطن خود جان نثاری میکنند و با دستی نیرومند اجزاء پراکندهٔ يك سلطنت یا يك جمهوری را بهم باز میپیوندند و ملیت از دست رفته را از نو میسازند، و از آن پس بر اثر يك حق شناسی طبیعی، مفهوم ملیت با نام ایشان درمیآمیزد و یکی میشود. اینان شاه نیستند، زیرا شرافتمندی آنها از غصب مقام پادشاهی بازشان میدارد، ولی بحقیقت برتر از شاهانند، زیرا پادشاهان تنها در دورانی محدود پادشاهی میکنند و این قهرمانان فرمانروایان دوران نامحدود آینده‌اند، چنانکه امروز رستم و ایران، يك نام واحد هستند.

(مجلهٔ سیویلیزاتور- شرح حال مردان بزرگ)

میشد



## زمین ، درخت زندگی

ایران ، طبقاتی که از لحاظ حقوق اجتماعی از هم مجزا باشند ندارد . از نظر مذهبی همه در این سرزمین یکسانند . همه «پاک» نامیده میشوند . هر مردی در خانه خود رئیس روحانی است و مراسم و ادعیه مذهبی را از طرف همه اهل خانه انجام میدهد .

ایران دارای هیچگونه معبد ، هیچ تشریفات مذهبی ، هیچ طریقه و آئینی بجز دعا و گفتار نیست . اساطیری در آن وجود ندارند . شعری که زاده خیالبافی باشد در آن دیده نمیشود . هرچه هست ، حقیقی و مثبت و جدی و نیرومند است . نیروئی است که از پاکی پدید میآید .

درین مورد ، بخصوص باید متوجه شگفتگی پیش رس عقل و درایت در این سرزمین بود . در اینجا آتش دیگر جنبه خدائی ندارد ، بلکه مظهر خدا و روح

خیر کانون خانوادگی است .

حیوان دیگر مورد تقدیس نیست ، اما طرف  
علاقه است ، و برحسب مقامی که درخانه دارد و جائی که  
در طبقه‌بندی موجودات اشغال میکند ، مورد رفتاری  
نیکو و جوانمردانه قرار دارد .

آئین ساده و بشر دوستانه‌ای که ایران بیادگار  
گذاشته - و هرگز قانونی از حیث کمال پا از آن فراتر  
ننهاده ( زیرا این آئینی است که همیشه زنده است و همیشه  
راه آینده بشر خواهد بود) - آئین کشاورزی قهرمانانه ،  
کوشش دلیرانه خیر در برابر شر ، زندگی پاک و دور از  
آلایش در پرتو کار و عدالت است .

از این قانون کلی است که يك اصل اخلاقی  
خاص مردان و خاص زحمتکشان - نه اصول اخلاقی آدم  
بیکاره ، برهمای بودائی یا کشیش مسیحی - يك اساس  
اخلاقی که نه بر پایه گوشه‌گیری و خیالبافی ، بلکه بر پایه  
فعالیت و نیروی خلاقه متکی است ، پدید آمده است . این  
اصل اخلاقی را میتوان چنین خلاصه کرد : پاک باش تا  
نیرومند باشی . نیرومند باش تا آفریننده باشی .

از همان دم که نیمشب فرا میرسد ، آتش که  
اندك اندك فرو مینشیند ، دستخوش نگرانی میشود .  
بزرگ خانواده را بیدار میکند و بدومیگوید : « برخیز ،  
جامه برتن کن و دستهایت را بشوی . آنگاه هیزمی را که  
باید بمن جان دهد و مرا بفروزندگی آرد برای من بیاور ،  
و گرنه ممکن است ارواح شریر دزدانه بدرون خانه بلغزند  
و مرا خاموش کنند» .

بزرگ خانه از جای برمیخیزد ، لباس برتن میکند ، آتش را برهم میزند و بدان غذا میدهد . آنوقت خانه دوباره روشن میشود . اگر زادگان تاریکی در قالب شغالان یا ماران پیرامون خانه پرسه زنند ، درخواست یافت که صلاحشان در دور شدن است ، زیرا روح فروزان کانون خانوادگی همچنان بیدار و هشیار است ، و درکنار او میزبانش که بدین زودی به پیشباز سپیده دم رفته ، در اندیشه کارهای بامدادی است . و « آتش » ، آتش پاک و ملامت ناپذیر ، اورا ، و خانه اورا ، و روح اورا نگاهبانی میکند ، زیرا جز اندیشه های خردمندانه و نیروبخش و شهادت آمیز را در دل او راه نمیدهد .

کدام اندیشه ها ؟ همه را در يك کلمه خلاصه کنیم :

بهمه مردمان ، آنچه را که حق ایشان است بده . برای آتش وزمین ، خوراک مشروع فراهم آر . وظیفه عادلانه خود را نسبت به گیاه ، به گاو ، به اسب انجام ده . درباره سگ خانه حق شناس مباش و هشدار که ماده گاو از دست تو ننالد .

زمین مستحق دریافت بذر است . اگر بحال خویش گذاری لعنتت خواهد فرستاد و اگر بارورش کنی سپاست خواهد گفت . بدان مردی که آنرا از چپ بر راست و از راست بچپ شخم زند ، خواهد گفت : « کشتزاران تو پر برکت و بارور و دهکده های توفراوان و پر حاصل باد ! » و بدان مردی که آنرا از چپ بر راست و از راست بچپ شخم نزنند ، خواهد گفت : « غذاهای

سالم از تو دور باد و شیطان آزارت دهد ، و در کشتزاران تو ، بجای میوه و گندم ، چیزی جز تلخی و وحشت مروباد ! »

از جمله کارهای نکو ، نخستین همه آبیاری زمین و یاری دادن بدان و پیوسته برایش زندگی و ترو تازگی آوردن است ، زیرا این عمل ، در حکم آنست که دوباره آن را آفریده باشند . ایران ، بخلاف مصر ، يك «عطیه نیل» نیست . سیلابهای خروشان از آن بتندی میگذرند و وی را همچنان تشنه میگذارند . زمین شکاف میخورد و میمیرد . بناچار باید همه جا در جستجوی آب بود و وجود آن را بحدس و گمان دریافت . باید آب را از زوایای تاریک کوهستان طلبید و بروشنائیش آورد . این ، رؤیای شیرین مردم این سرزمین و بهشت آرزوی آنهاست : دیدن آب که از دل صخره بیرون میجهد و از میان شنزار خشک سر بریزند ، دیدن آب که خنک و سبک ، در مسیر خود میدود و سروصدا یا زمزمه میکند ...

بزرگ خانه دوباره از جای برمیخیزد . به آتش میگوید : «خواهش مرا بپذیر و همه آبها را بدینجا فراخوان . ای چشمه های جوشان که از دل خاک بالا میآئید ، ای قناتهای زیبا و روزی بخش ، ای آب شفاف و لطیف ، ای آب جاری دلپذیر ، شما که بر شماره درختان میافزائید و آلودگی هوس را میشوئید ، لطف کنید و بخاطر ما بجریان درآئید ! »

سپیده دم فرارسیده است . مرد برمیخیزد و با تیغه آهنین (شمشیر کوتاه یا خنجر برنده ای که در بناهای



باستانی دیده میشود) ، در برابر نظر دوستانه خورشید ، سینه زمین را میشکافد و میکاود ، و بدان زخمی ثمربخش وارد میآورد تا بذری را که باید بارور شود در عمق این شکاف بیفشاند . همه «پاکان» با او همراهند . عقاب و شاهین در نخستین بانگ بامدادی خود بدوسلام میگویند . سگ بدنبالش میروود و همهجا همراهیش میکند . اسب با شادمانی شیهه میکشد . گاو نیرومند با رضایت خاطر گاوآهن را بدنبال خود به پیش میراند و نفس میزند . از زمین بخاری گرم برمیخیزد و دم پرحرارتش خبر از باروری آن میدهد . همه همزمان وهمدلند . همه میدانند که صاحب ایشان مردی پاکدل است و برای آنها کار میکند .

وی روح مشترك همه آنهاست . خوب احساس میکند که مشغول کاری بزرگ است و میداند که این کار در ضمن آنکه تن را غذا میبخشد و با نیروهای طبیعت پیوند میدهد ، باید روح را نیز نگاهداری کند . با صراحت و قطعیتی که با جلالی خاص همراه است ، با روش بینی خشن و مردانه‌ای که مستقیماً با هدف او مربوط میشود ، میگوید : «اگر آدمی خوب تغذیه کند ، بهتر به گفتار کتاب مقدس گوش فرا خواهد داد . اگر غذا نخورد ، نیروئی برای کارهای نکو نخواهد داشت . گرسنگان نه فرزندان تندرست خواهند آورد و نه کشاورزان باارزشی خواهند شد . این جهان ، بدین صورت که هست ، تنها با غذا زنده است .»

سپس ، از کوشش خود ، از کار مداوم خود ، از

شهامت خودش که خورشید طالع آنرا افزون کرده است بهیجان میآید. بخویش میگوید: «شخم بزن و بذر بیفشان! کسی که با پاکی دانه میافشاند، وظیفه واقعی خویش را انجام میدهد... آنکس که بذر سالم بزمین میدهد، همان بزرگی را دارد که از راه ده هزار قربانی تحصیل میتواند کرد.»

و زمین بدو پاسخ میدهد: «آری!» - با چه زبانی؟ با زبانی که خاص خود زمین است. سالی یکبار با دانه های زرین گندم بدو پاسخ میدهد. بردباری کنید و سالی چند بدو فرصت دهید، او بیش از پیش با زبان موجودی تازه و توانا و زورمند که پیوسته در حال رشد است بشما پاسخ میدهد. این موجود اکنون قدی باندازه قد یک انسان دارد. پر برگ و بار و پرشیره است. شاخه ها و برگهای خویش را بسوی آدمی پیش میآورد؛ هنگام نیمروز چون قیمی که دست حمایت بر سر کسی نهد، نعمت سایه را که چنین مطلوب آدمی است در برابر حرارت سوزان آسمان بدو عرضه میدارد و ازین راه به وی هم پناهگاه میدهد و هم بیگمان زندگی میبخشد. اما خورشید اندک اندک رو بیائین میکند. مرد دوباره بسراغ کار خود میرود، ولی پیش از آن، روی بسوی منعم خویش میکند و میگوید: «درود بر تو، ای درخت زندگی!»

«این درخت از زمین آمده... اما من خود، از کجا آمده ام؟ از پدرم. ولی نخستین پدر ما چطور؟... بدین سؤال غامض، که او را در کنار شیار خاموش شامگاهان بتأمل واداشته، با زبان دونیروئی که میشناسد

جواب میدهد : نیروی جوانی، در قالب درختی که پیوسته جان میگیرد و جوان میشود ؛ - نیروی حرکت و کار ، در قالب گاوی که شریک کوشش اوست . اگر انسان نیرومند از گاو نیامده باشد ، شاید از درخت زاده شده باشد . آخر مگر درخت که مدتی چنین دراز زندگی میکند ، مظهر زندگی گذشته و زندگی آینده ، و بطور خلاصه مظهر زندگی ، زندگی جاودانی نیست ؟ ... آری، درخت ، یعنی ابدیت .

( ایران - فصل اول )

## رُوح و مَرگ

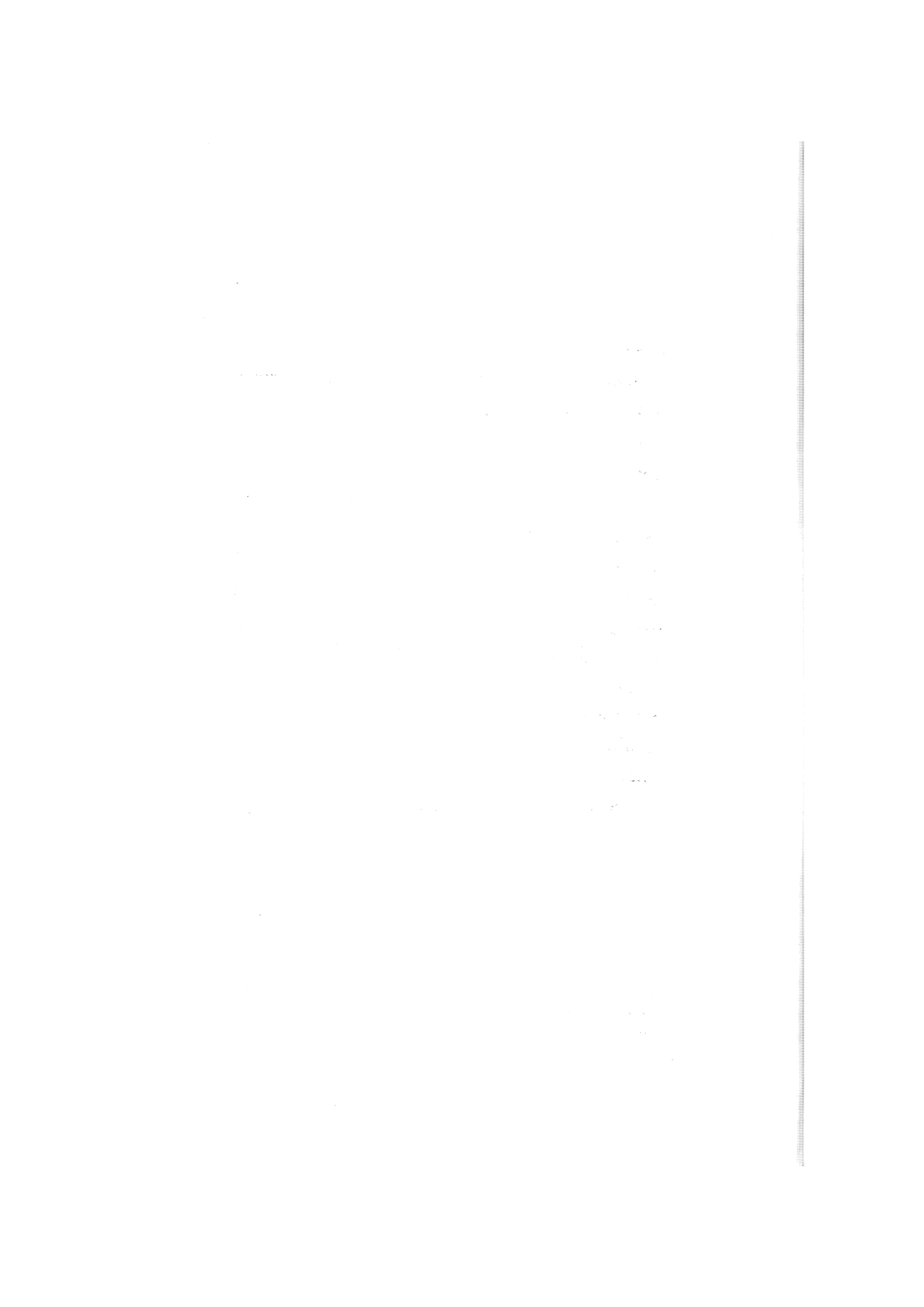
« آئین پاک را درود میفرستم ، تقدیس میکنم و میستایم ! - درود به کوه اورمزد ( که آبها از آن بر روی زمین روان میشوند ) ! - درود به ارواح خیر ، و ارواح کسان من ! - درود به روح خود من ! »

کیست که این چنین در اندیشه تجلیل روح خویشتن است تا آن را در درون خود ، بخاطر خود ، و در وجود خود بیاراید و زیبا کند ؟ کیست که میخواهد روح خویش را بدان صورتی درآورد که نموداری از آئین مقدس باشد ، و چنان با این آئین درآمیزد و یکی شود که جز از آنچه خود خواسته بود فرمان نبرد ؟ - این فکر بزرگ ، فکر پر جلال و پارسایانه ، اساس وجود ایران را تشکیل میدهد . درین مورد ، پای خود پسندی و غرور در کار نیست ، زیرا این اصل ، بر رابطه طبیعی آزادی و عدالت استوار است .

ایران از راه های مختلف روبسوی این هدف واحد دارد، و اصول اخلاقی آئین خود را از آن تحصیل میکند. درین باره، بعنوان نمونه، مثالی چند بیاوریم: زرتشت، در عالم نزدیکی آسمانی خود با اورمزد، از او میپرسد: «چه وقت حکومت شیاطین رونق می یابد؟ چه وقت اینان نیرومند میشوند و رشد میکنند؟ - وقتی که تو کار بد کنی».

بدی، فقط بزهکاری نیست، هر آن چیزی است که بزبانی پاک و بی آرایش روح زیان رساند: مثلاً بی-نزاکتی یا لجام گسیتخگی (حتی در لذات مجاز)، سخن تند و عتاب آمیز، وغیره - نکته ای عمیق و پرمعنی است که در زمره گناهان کبیره که باید با شرمندگی بدانها اعتراف کرد، از «گناه غصه» نام برده اند، زیرا بیش از حد اعتدال افسرده شدن و ازاین راه استحکام مردانه و وقار روح را از دست دادن، در حکم وارد آوردن لطمه ای بدان جمال کامل است که سر منزل آخرین این روح بشمار میرود و دوشیزه ای زرین بال (فروهوشی) نام دارد.\*

\* علاوه بر مطالب ترجمه شده در این صفحات، مطالب زیاد دیگری از نویسندگان فرانسوی بعد از «میشله» تا با امروز قبلاً برای ترجمه گردآوری شده ولی به ترجمه و طبع آنها در چاپ قبلی کتاب «ایران در ادبیات جهان» اقدام نشده بود، و در چاپ حاضر نیز فرصتی برای ترجمه آنها نبود. امید است این کار در چاپ آینده این مجموعه انجام گیرد.



فہرست





# ایران در ادبیات فرانسه

چند کلمه درباره این کتاب . . . . .	۴۲۰۳
یک نظر اجمالی به تاریخچه نفوذ ایران	
در ادبیات و هنر و فرهنگ فرانسه . . . . .	۴۲۰۹
چند تاریخ مربوط به ایران در ادبیات فرانسه	۴۲۲۴
شرح مختصر احوال شعرا و نویسندگانی که آثارشان	
در این مجموعه نقل شده است . . . . .	۴۲۲۹
سورنا ، سردار اشکانی . . . . .	۴۲۵۱
ردگون ، شاهزاده خانم اشکانی . . . . .	۴۲۶۶
آزریلاس . . . . .	۴۲۷۰
خسرو . . . . .	۴۲۷۹
امانتدار نادرست . . . . .	۴۲۹۵
فروع ایزدی . . . . .	۴۲۹۹
استر . . . . .	۴۳۰۳
مهرداد . . . . .	۴۳۱۳
گبرها . . . . .	۴۳۱۹
سیتها . . . . .	۴۳۲۳
شاه ایران . . . . .	۴۳۳۳
دو ایرانی . . . . .	۴۳۳۳

کرنی

رترو

لافونتن

بوآلو

راسین

ولتر

فلوریان

	آندره شنيه
۴۳۳۹	اورمزد واهريمن
	لامارتين
۴۳۴۳	زرتشت
	مارسليين دبر دوالمور
۴۳۴۷	گلهاي سعدي
	ويكتور هوگو
۴۳۵۱	آئين ماني
۴۳۵۹	سيصد نفر
۴۳۶۸	سرود سوفوکل درسالامين
۴۳۶۹	شاه ايران
۴۳۷۰	فردوسي
۴۳۷۱	قطعات کوتاه برگزيده از آثار منظوم هوگو
	تئوفيل گوتيه
۴۳۸۱	ميناها و مهرها
	ئوگنت دوليل
۴۳۸۵	گلهاي اصفهان
۴۳۸۶	ايوان
۴۳۸۸	نورمحل
	فرانسواکوبه
۴۳۹۹	دوگور
	آناطول فرانس
۴۴۰۳	همای
	پل ورلن
۴۴۱۳	گناه عشق
	ژان لاهور
۴۴۱۷	خيام
	هانري دورنيه
۴۴۲۱	نيم تخت
۴۴۲۲	کلاه خود
۴۴۲۲	دسته گل
۴۴۲۴	شاهزاده اسير
	تربستان کلنگسور
۴۴۲۹	تهران
۴۴۳۰	چهارگل فارس
۴۴۳۰	شهرزاد
۴۴۳۰	پيشکش
۴۴۳۱	انتخاب هدايا
۴۴۳۱	کيسه پول
۴۴۳۲	گل پریز

۴۴۳۲	شراب
۴۴۳۳	گلدان شامی
۴۴۳۴	خاطره
۴۴۳۴	الهام عاشقانه
۴۴۳۵	حافظ
۴۴۳۵	گل شیراز
۴۴۳۶	مرك لكلك

#### ژروم و ژان تارو

۴۴۳۹	سیوی خیام
۴۴۴۰	شاعر و پادشاه
۴۴۴۱	انجیل از نظر سعدی
۴۴۴۳	بازرگان و شاه
۴۴۴۴	گور شاعر
۴۴۴۵	طوطی حکیم
۴۴۴۶	داستانی باور نکردنی
۴۴۴۷	گور استر
۴۴۴۸	حکیم و مغول
۴۴۴۹	کاخ چهلستون
۴۴۵۰	ترانه ایرانی
۴۴۵۱	کبوتران اصفهان
۴۴۵۲	شاهزاده و مرگ

#### کنس دونوآی

۴۴۵۷	باغ دلگشا
۴۴۵۹	یاد گذشته

#### تئودور رناک

۴۴۶۳	سلامین
------	--------

#### پل فور

۴۴۷۱	قصیده‌ای بافتنخار فردوسی
------	--------------------------

#### پرنس بیسکو

۴۴۷۷	در سایه عمر خیام
------	------------------

#### پیر بنوا

۴۴۸۳	کاخ تیگران
------	------------

#### آرمان رنو

۴۴۸۷	نسیم
------	------

#### لوئی لون

۴۴۹۱	اکباتان
۴۴۹۲	کاخ چهلستون
۴۴۹۳	برج خاموشی
۴۴۹۴	از تهران تا شعرای یمانی

۴۴۹۹	غرفه گلها . . . . .	ژرمن بومون
	***	
۴۵۰۳	مراثی . . . . .	بوسونه
۴۵۰۵	کوروش . . . . .	
۴۵۱۱	پارسها . . . . .	
۴۵۱۹	کوروش . . . . .	بوالو
۴۵۲۳	داستان علی بیك ایرانی . . . . .	فنلون
۴۵۳۳	روح التوانین . . . . .	عونتسکیو
۴۵۳۵	عظمت و انحطاط رومیان . . . . .	
۴۵۳۹	نامه‌های ایرانی . . . . .	
۴۵۶۳	زرتشت . . . . .	ولتر
۴۵۶۵	کوروش . . . . .	
۴۵۶۷	مطالعه در آداب و رسوم . . . . .	
۴۵۷۹	گفتگو درباره اسکندر . . . . .	
۴۵۸۳	وضع زمانه . . . . .	
۴۵۸۹	پارسی سورات . . . . .	ژان ژاک روسو
۴۵۹۵	کوروش . . . . .	برناردن دوسن پیر
۴۵۹۹	ایران . . . . .	شاتوبریان
۴۶۰۳	زرتشت . . . . .	
۴۶۱۱	رستم . . . . .	لامارتین
۴۶۱۵	زمین ، درخت زندگی . . . . .	میشله
۴۶۲۲	روح و مرگ . . . . .	